

لازم به ذکر است: متن ذیل پیاده شده از صوت درس می‌باشد و هیچگونه ویرایشی روی آن اعمال نشده است.

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و صلی
الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابوالقاسم محمد و علی آله الطیبین الطاهرین المعصومین لا
سیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداءه و عجل الله تعالی فرجه الشریف.

بحث در این بود که به یک برهان مرکب اثبات فرمودند که اوامر احتیاط که فرموده
«احتط لدینک» این‌ها اوامر ارشادی هستند نه مولوی، بیان این دو قیاس مرکب بیان شد،
در فرمایش اخیر این چنین بود که اگر گفته شود که این برهان تمام نمی‌شود مگر این که
ابطال شود که جمع بین ارشادی و مولوی ممکن نیست و حال این که کسی ممکن است
بگوید چرا ممکن است که شارع بفرماید «احتط لدینک» و داعی او برای گفتن این احتط
نسبت به اطراف علم اجمالی و شبهات حکمیه قبل الفحص داعی آن ارشاد باشد و نسبت
به شبهات حکمیه بدویه بعد الفحص تنجیز باشد و مولوی تنجیزی باشد و جمع بین این دو تا
اشکال دارد.

پاسخ فرمودند به این که این ممکن نیست چرا؟ چون هیأت افعال بسیط است، وقتی
بسیط شد نمی‌توانیم تقسیم بکنیم بگوئیم بخشی از این هیأت به داعی تنجیز گفته شده
نسبت به آن موارد و بخشی از آن به داعی ارشاد گفته شده برای این موارد، بلکه چون
امر بسیطی است وقتی این امر بسیط از مولی صادر می‌شود به هر چه تعلق می‌گیرد
قهرأ باید داعی ارشاد هم باشد، به داعی تنجیز هم باشد و حال این که نسبت به اطراف
علم اجمالی و شبهات حکمیه قبل الفحص معقول نیست به داعی ارشاد باشد چون
«المتنجز لا یتنجز ثانیاً» آن‌ها قبل از این احتط هم متنجز بودند به واسطه علم اجمالی یا به
واسطه حق مولی در شبهات حکمیه قبل الفحص.

عرض کردیم این بیان اخیر دو تا مشکله دارد؛ مشکله اولی این است که منقوض است
این مطلب به مواردی که یک صیغه امر واحد تعلق می‌گیرد به چیزی که لامحاله باید
ارشادی باشد و مولوی می‌تواند باشد مثل اطیعوا الله و الرسول، که یک اطیعوا بیشتر
نداریم، این هم به داعی مولویت گفته شده نسبت به رسول و به داعی ارشاد گفته شده
نسبت به الله تعالی چون نسبت به الله تعالی نمی‌شود مولوی باشد، پس بنابراین چطور
این جا جمع شده، هرچی جواب در این جا هست ما در این جا می‌دهیم، در احتط می‌دهیم،
اگر در احتط معقول نیست باید این جا معقول نباشد و ممکن نباشد و حال این که
بالضرورة می‌بینیم این درست است، هیچ اشکالی در ارتکاز عقلایی خودمان برای این
نمی‌بینیم.

س: ...

ج: بله دیگه، حالا آن راه هم هست که کسی بگوید... آن راه را مطرح نکردم، آن راه هم
این است که کسی بگوید استعمالات در اکثر از معنا، آن دیگه این اشکال را ندارد، اشکال
تبعض بر آن وارد نیست، یک لفظی است همین در این استعمال شده، و هم همین لفظ در

آن معنا استعمال شده بنابراین که بگوییم امتناع ندارد استعمال لفظ در اکثر از معنا، می‌شود این را گفت، ولی این خلاف ظاهر جدی است که....

س: ... در فضایی که تنجیز عقلی وجود دارد امر مولوی ممکن هست انجام بشود؟

ج: به چه منظور؟ امر مولوی برای تنجیز نه، اما به منظوره‌های دیگر گفتیم اشکال ندارد.

س: هر جا آمده اطیعوا الله و اطیعوا الرسول.

ج: نه، بعضی جاها هست اطیعوا الله و الرسول هم در قرآن ما هست.

س: ...

- آل عمران آیه 32، «قل اطیعوا الله و الرسول»

س: ...

ج: نه، به نکته اشکال توجه نفرمودید، نکته اشکال این است که این هیأت بسیط که از مولی دارد صادر می‌شود این بسیط است دیگه، هر داعی که داشته باشد برای کل آن می‌شود و فرض این است که این دارد... این هیأت بسیط که صادر می‌شود روی شبهات حکمیه مقرونه به علم اجمالی هم دارد می‌رود، موارد علم اجمالی هم دارد می‌رود و موارد شبهات حکمیه قبل الفحص را هم دارد می‌گیرد، همان جور که روی شبهات بدویه بعد الفحص می‌رود. این امر بسیط که تعبض در آن نیست به هر داعی که صادر شد به همان داعی روی همه دارد می‌رود و حال این که نسبت به مقرون به علم اجمالی و ... محال است به داعی تنجیز باشد.

س: ...

ج: عجب است واقعاً.

س: ...

ج: دقت نمی‌کنید، مگر این بسیط نیست؟

س: تعبض توی آن لازم نمی‌آید ...

ج: اگر تعبض بود که خوب بود. چون تعبض ندارد مشکل دارد.

س:....

ج: همین چون نمی‌شود اشکال درست می‌شود.

س: ...؟

ج: همین، چون این طوری نمی‌شود اشکال دارد درست می‌شود. اگر تعدد داعی موجب تعدد مستعمل فیه می‌شد، یا موجب تعبض می‌شد اشکالی وارد نمی‌شد، اشکال این است

یک امر، یک هیأت بسیط وقتی صادر می‌شود دیگر نمی‌شود گفت که یک بخشی به خاطر این صادر شده یک بخشی به خاطر آن. داعی شما بر تحقق و اصدار این هیأت چیست؟ هرچه هست به کل آن می‌خورد، پس بنابراین شما هم داعی تنجیز دارید، هم داعی ارشاد دارید وقتی هم داعی تنجیز دارید هم داعی ارشاد دارید این امری که از شما صادر شده، این امر بسیط که از شما صادر شده به هر جا تعلق گرفته دو داعی می‌شود، به هر جا تعلق گرفته هم داعی تنجیز وجود دارد، هم داعی ارشاد دیگر وجود دارد و حال این که در مقرون به علم اجمالی نمی‌شود داعی تنجیز وجود داشته باشد. پس بنابراین اشکال این هست، این را باید حل کرد که چه جوری باید این را حل کنیم. یک مقداری بعضی مقدمات حل در کلام شما آمد ولی تصحیح نشده یعنی جوابش این است، این مقدار که شما می‌فرمایید جوابش این است.

س: استاد نمی‌شود جامع در نظر بگیریم؟ ...

ج: جامع، چه جامعی دارد؟ جامعی که به درد ما بخورد، جامع‌های انتزاعی به درد نخور که آن فایده‌ای ندارد، هر دو شیء هستند مثلاً. یعنی این به داعی شیء گفته، به داعی شیء که نمی‌توانیم بگویم یک چیز جامعی است، قهراً هم می‌خواهد ارشاد بکند، هم می‌خواهد تنجیز بکند، این جامع متفصل به فصل مرادش هست.

س: ... این تعددی که پیش می‌آید لازمه این نیست که هیأت....

ج: باز ببینید من تکرار می‌کنم، شما نگاه کنید این امر بسیط صدر من المولی أم لا؟

س: صدر.

ج: این امر بسیط که صدر من المولی به هر داعی، آن داعی‌ها... دو تا داعی دارد، این داعی می‌شود مال کل این یا می‌شود مال بعض این، صدور این داعی می‌خواهد، خود این نه متعلقات. خود این داعی می‌خواهد، خود این که داعی می‌خواهد به این داعی که صادر شده به هر جا که می‌نشیند آن داعی وجود دارد این داعی هم وجود دارد، آن وقت می‌فرمایند که نسبت به....

س: داعی‌ها مشکوک است دیگر، داعی این است که تنجیز کند اگر ممکن است و تأکید کند اگر ممکن نیست. یک داعی این جوری است چه اشکالی دارد، و حال لم نتعقل به آن معنی المحصلات.

- ...

ج: داعی ارشاد دارد، داعی تنجیز هم دارد درسته؟ این بسیط است یا مرکب است؟

س: این بسیط است.

ج: بسیط است. این امر بسیط با داعی صادر شده یا بدون داعی صادر شده؟

س: با داعی.

ج: با داعی. آن داعی دیگه مال کل این امر بسیط می‌شود یا مال اجزاء می‌شود.

س: مال کل می‌شود.

ج: مال کل این امر بسیط می‌شود، پس این جا هم داعی ارشاد مال کل این است، هم داعی تنجیز مال کل این است. این امر بسیط هم به چه تعلق گرفت؟ به یک چیزی که هم شبهات محصوره مقرون به علم اجمالی توی آن هست، هم قبل الفحص در آن هست، هم بعد الفحص و بدوی در آن هست، همه‌اش در آن هست، پس این امر بسیط به دو داعی به همه این‌ها متوجه شد و حال این که نسبت به بعضی ممکن نیست.

س: داعی من از صدور این این است که اگر امکان دارد تنجیز کند تنجیز کند، اگر امکان ندارد تأکید کند. این داعی من این است، نه این که داعی من تنجیز مطلقاً و تأکید باشد مطلقاً که اصلاً جمع آن ممکن نیست. چرا ما داعی را مطلق می‌کنیم بعد اشکال درست می‌کنیم. من می‌خواهم این را بگویم که اگر امکان دارد تنجیز کند، اگر نه تأکید کند. اشکالی نیست اصلاً.

ج: حالا یک قدری روبراه شد.

عرض می‌کنم به این که حل مطلب به این است که توجه به این نکته بکنیم که داعی با مستعمل فیه همیشه تطابق ندارد، گاهی داعی اضیق است از مستعمل فیه، مثلاً در تمام عموماً که تخصیص می‌خورد مثلاً می‌گوییم که «اکرم کل عالم» این جا مولی که گفته «اکرم کل عالم» این عبارت به الفاظه و معانیه شامل همه علما می‌شود، هم علمای عدول هم غیرعدول، شامل همه می‌شود، در مراد استعمال و مستعمل فیه آن، و آن چه که این «اکرم کل عالم» به واسطه آن چه که در مباحث الفاظ بیان شده تمام عالم‌ها را در ذهن شما منعکس می‌کند و می‌آورد، یک وقت هست که شما می‌گویید «اکرم کل عالم» و واقعاً هم داعی شما بر این است که واجب کنید اکرام همه علماء را به لاستثناء، این جا آن چه که این «اکرم کل عالم» به ذهن شما می‌آورد و آن داعی شما مساوی است. اما گاهی هست همان وقت که می‌گویید «اکرم کل عالم» علیرغم این که می‌گویید «اکرم کل عالم» در مراد جدی شما اکرام همه علما نیست، علمای عدول است، فلذا بعداً به دلیل منفصل می‌گویید «لاتکرم الفساق من العلماء» این جا که می‌گویید «لاتکرم الفساق من العلماء» سؤال می‌کنیم که «اکرم کل عالم» به دلالت وضعیه خودش همه را می‌گیرد یا نمی‌گیرد؟ می‌گیرد. آن وقت که گفتید «اکرم کل عالم» داعی شما بر گفتن این کلام، اکرام همه بود یا اکرام فقط علمای عدول بود؟ فقط علمای عدول بود به خاطر این که در علمای غیرعدول مصلحت نمی‌دیدید، بلکه مفسده می‌دیدید، پس علیرغم این که گفتید «اکرم کل عالم» و این الفاظ را در همان وسیع که همه علما را شامل می‌شود استعمال کردید اما داعی شما، داعی جدی شما و مراد جدی شما و داعی جدی شما چه بود؟ ابهام این بود که باید علمای عدول را اکرام بکنید، منتها به تعدد دال خواستید این مطلب خودتان را برسانید، «اکرم کل عالم» را می‌گویید بعد به دال آخری که مخصص باشد مجموعاً تفهیم می‌کنید به مخاطب‌تان که مراد جدی من آن است و با این کلام و آن کلام می‌خواستم تو را رهنمون کنم به این که اکرام علمای عدول واجب است، پس بنابراین می‌شود، یا همان طور که قبلاً مثال می‌زدیم و عرض می‌کردیم، اگر کسی می‌خواهد با یک آینه‌ای زید را نشان بدهد، داعی او نشان دادن زید است، داعی جدی او این است، داعی دیگری ندارد ولی می‌داند وقتی آینه را بلند می‌کند عمرو و خالد و بکر و این‌ها هم که اطراف زید نشسته‌اند نشان داده می‌شوند. این که آینه را بلند می‌کند هدفش، هدف جدی

و داعی او بر بلند کردن آینه چیست؟ نشان دادن زید است لیس الا، ولی می‌داند در همان هنگام.... چون آینه یک وضعیتی دارد که وقتی این آینه بلند می‌شود عمرو و خالد و بکر و این‌ها هم که اطراف هستند نشان داده می‌شوند ولی مراد او نیست.

در مانحن فیه هم همین جور است، این بسیط است و عین آینه می‌ماند، این آینه را چه داعی بلند می‌کند؟ به این داعی بلند می‌کند که با این آینه تنجیز را در موارد شبهات بدویه منتقل کند به ذهن مخاطبش و در موارد علم اجمالی و در موارد شبهات حکمیه قبل الفحص تأکید بر اهتمام و عدم عفو بکند. تنجیز که دارد، ولی می‌خواهد بگوید من عفو این جا ندارم، اهتمام دارم و آن همان تنجیز را تأکید بکند در حقیقت. این داعی جدی او است، ولی حالا ولو این که چون می‌گوید احتط و این احتط هم آن موارد را می‌گیرد، هم آن موارد را می‌گیرد به نحو استعمال و «اکرم کل عالم» در ذهن مخاطب این جور می‌آید که همه را دارد می‌گوید اما وقتی مخاطب دقت می‌کند می‌فهمد که چیست؟ می‌فهمد که به تناسب حکم و موضوع و این که نمی‌شود مراد جدی مولی این داعی جدی او بر این که گفته است احتط نسبت به آن‌ها ارشاد است، نسبت به آن‌ها تنجیز است. پس بنابراین اشکال عقلی پیش نمی‌آید، حالا ظهور دارد یا ظهور ندارد مطلب آخر که یک وقت ما اشکال کنیم بگوئیم که ظاهر کلام این است که به داعی واحد گفته شده، نه این که به دو داعی است، این حرف آخری است اما فعلاً استدلال و بیان این است که این امتناع دارد، این نمی‌شود. می‌گوییم نه، این قابل تصویر است. پس بنابراین قابل تصویر است به این بیان، اما آیا ظاهر کلام هست یا ظاهر کلام نیست آن مطلب آخر، آن به برهان استحاله بر نمی‌گردد، آن این است که، ظاهر کلام این است که مثلاً به یک داعی گفته شده. این ظاهر هم البته کسی ممکن است جواب بدهد که در صورتی است این داعی که خود تناسب حکم و موضوع در کلام نباشد، اگر تناسب حکم و موضوع «مثل اطیعوا الله و الرسول» خود این مطلب چون حاف به کلام است نشان می‌دهد که نسبت به الله ارشادی است، نسبت به رسول مولوی است. این اشکالی ندارد، پس بنابراین به این بیان که یک پایه‌اش و یک مقدمه‌اش در کلام بعضی از عزیزان هم بود این جور می‌گوید، این باید به این توجه بکنید برای حل مشکل و آن همین است که ما مراد استعمالی یا مدلول استعمالی را قبول داریم که همه شامل می‌شود، وقتی می‌گوید احتط این احتط همه موارد را شامل می‌شود و این به حسب استعمال این هیأت هم دارد بعث به همه این‌ها را شامل می‌شود. این هیأتی که همه این‌ها را شامل می‌شود نسبت به بعضی داعی جدی مولی بر این که بعث را انجام داده نسبت به بعضی که آن‌ها را شامل می‌شود ارشاد است، نسبت به بعضی که از مولی صادر می‌شود ارشاد نیست بلکه مولوی است. این اشکالی ندارد و در مراد استعمالی و آن را باید تفکیک کنیم به این که مراد جدی مولی است، شبیه آن چه که در عام مخصص می‌گوییم، شبیه آن چه که در عام مقید به دلیل منفصل می‌گوییم، شبیه آن چه که در بلند کردن آینه برای نشان دادن یک فرد می‌گوییم و حال این که افراد دیگری را هم ممکن است شامل می‌شود ولی مولی داعی بر آن‌ها ندارد، آن‌ها یک امور خود به خودی است که این جور می‌شود، این جا هم وقتی که صیغه افعال را می‌آورد روی احتط این خود به خود یک شمولی پیدا می‌کند ولی داعی آن این شمول نیست، داعی آن بخشی در این است و بخشی با آن داعی است. و این لایأس به.

س: ...

ج: بله درسته. برای ما دکان درست نمی‌شد.

س: حاج آقا این تنجیز را از ظاهر خود کلام می‌فهمیم؟

س:....

ج: آن به خاطر این است که با این یک داعی می‌خواهیم بگویم ببینید با این که داعی یک چیز است، آینه مازاد را دارد نشان می‌دهد، این جا ارشاد نسبت به چیست؟ به مقرون به علم اجمالی است، مازاد نشان می‌دهد یعنی بدویه را نشان دارد می‌دهد ولی آن بدویه مراد جدی او نیست. داعی جدی نسبت به آن ندارد. همان طور که باز بدویه را نشان می‌دهد به داعی مولوی، در حینی که دارد او را به داعی مولوی نشان می‌دهد آن مقرون به علم اجمالی را هم دارد نشان می‌شود. اما نسبت به مولویت، نسبت به آن‌ها داعی ندارد، آن‌ها خود به خودی است که دارد نشان می‌دهد، پس بنابراین این‌ها با هم دیگر قابل جمع شدند، تنذیر از این نظر است، به این لحاظ است.

س: ...

ج: نه، دیگه منجر نمی‌کند چون داعی جدی ندارد، ما به خاطر برهان می‌فهمیم که نسبت به مقرون به علم اجمالی داعی جدی ندارد.

تا این جا روایت چهل و ششم بود که همین مطالبی که گفتیم تا این جا بیان شد.

آخرین بیانی که من عرض بکنم و رد بشویم این است که باز استدلال به روایت «فاحتط لدینک» این است که حالا اگر از این حرف‌هایی که گفته شد، صرف نظر بکنیم بالاخره امر این روایات دائر است بین این که ارشادی باشد و یا این که مولوی باشد، ارشادی باشد و تابع مرشد الیه باشد یا این که مولوی باشد و دلیلی و قرینه‌ای بر این که حتماً بگویم مولوی است نسبت به همه موارد نداریم بنابراین لافل من الاجمال پس بنابراین یسقط عن الاستدلال.

اما روایت بعد:

نتیجه این شد که به آن ادله احتیاط نمی‌توانیم تمسک بکنیم.

روایت بعد روایت فُجِيعَ عَقِيلِي يَا فَجِيعَ عَقِيلِي است «الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ (عَلَيْهِمُ السَّلَامُ)» که همان روایتی که در فقه داشتیم «لَمَّا حَضَرَتْ وَالِدَتُ الْوَقَاةُ أَقْبَلَ يُوصِي، فَقَالَ أُوصِيكَ يَا بُنَيَّ بِالصَّلَاةِ عِنْدَ وَقْفَتِهَا وَ الرِّكَاعَةِ فِي أَهْلِهَا عِنْدَ مَحَلِّهَا وَ الصَّغْمَةِ عِنْدَ الشُّبْهَةِ» وقتی به شبهات می‌رسی سکوت کن، نه این طرف را بگو نه آن طرف را بگو، پس بنابراین امر می‌فرمایند امیرالمؤمنین(ع) به حسب این وصیت که در شبهات حکمیه؛ وجوبیه أو تحریمیه شما باید چه کار کنید؟ سکوت کنید «وَ أَتَهَاكَ عَنِ التَّسَرُّعِ بِالْقَوْلِ وَ الْفِعْلِ» از این که شتابزدگی کنید به سخن گفتن و یا کاری انجام دادن تو را نهی می‌کنم «وَ الزَّمِ الصَّغْمَ تَسْلَمَ» شما همیشه همراه با سکوت و این‌ها باش که سالم بمانی «الْحَدِيثَ».

تقریب استدلال همین است که حضرت فرموده عند الشبهة سکوت را اختیار کن. جواب این است که همان طور که در انتظار این حدیث شریف جواب داده شد این است که ما نسبت به حکم واقعی شبهه داریم و از آن هم سکوت می‌کنیم، نمی‌گوییم حرام است یا حرام نیست نسبت به حکم واقعی، نسبت به حکم ظاهری به برکت ادله برائت شبهه

نداریم، چون‌ها اثبات کردند برای ما برائت را. بنابراین این روایت منافاتی با مسلک اصولی ندارد، به این روایت دارد عمل می‌کند، نسبت به حکم واقعی صامت است نسبت به حکم ظاهری به برکت آن روایات قائل به برائت است و شبهه ندارد. پس ادله برائت وارد می‌شود بر این روایت و شبهه را واقعاً از بین می‌برد نسبت به حکم ظاهری.

روایت چهل و هشتم:

باز «عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع فِي وَصِيَّتِهِ لَهُ لِأَصْحَابِهِ قَالَ: إِذَا اسْتَبَّه الْأَمْرُ عَلَيْكُمْ فَفَقُّوا عَنْهُ وَرُدُّوهُ إِلَيْنَا حَتَّى تَشْرَحَ لَكُمْ مِنْ ذَلِكَ مَا شَرَحَ لَنَا»

الکلام در این روایت هم همان کلام است علاوه بر این که «فقوا عنده» جزو اخبار وقوف می‌شود که قبلاً صحبت کردیم. اشتبه الامر علیکم هم به برکت ادله برائت ما از اشتباه بیرون می‌آیم فلذا الجواب الجواب.

حدیث چهل و نهم:

«عَنْ زُرَّارَةَ بْنِ أَعْيَنَ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع مَا حَقُّ اللَّهِ عَلَى خَلْقِهِ قَالَ حَقُّ اللَّهِ عَلَى خَلْقِهِ أَنْ يَقُولُوا بِمَا يَعْلَمُونَ وَ يَكْفُوا عَمَّا لَا يَعْلَمُونَ فَإِذَا فَعَلُوا ذَلِكَ فَقَدْ وَ اللَّهِ أَدُّوا إِلَيْهِ حَقَّهُ.»

حق خدای متعال را اداء کردند، اگر کف کنند عما لا يعلمون و فقط آن چه را که می‌دانند بگویند، این روایت هم مطلب درستی است اما همان طور که قبلاً هم عرض کردیم ما کف عما نعلم می‌کنیم چون نسبت به حکم واقعی که نمی‌دانیم حرفی نمی‌زنیم، نسبت به حکم ظاهری می‌دانیم به برکت اخبار برائت پس بنابراین نقول بما نعلم و نکف عما لانعلم، بنابراین با این حدیث شریف منافاتی ندارد.

و اما حدیث پنجاهم:

«قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص إِنَّمَا أَهْلَكَ النَّاسَ الْعَجَلَةُ» شتابزدگی است که مردم را به هلاکت انداخته «وَلَوْ أَنَّ النَّاسَ تَلَبَّتُوا لَمْ يُهْلِكُوا أَحَدًا. (یا لم یهک، که لازم هم استعمال می‌شود)» این روایت هم می‌فرماید شتابزدگی باعث شده، اگر مردم تلبس کنند، تثبت بکنند، تأنی بکنند و بعد حرف بزنند یا کار انجام بدهند این‌ها هلاکتی دچار آن‌ها نخواهد شد.

اخباری می‌گوید که شما عجله می‌کنید برای شما روشن نشده، باید صبر بکنید، خدمت امام برسید، از امام سؤال بکنید، اگر در عصر غیبت است صبر کنید حضرت ظهور بفرماید سؤال کنید. همین جور خودتان می‌گویید که شرب تن اشکال ندارد، جواب هم خب، دیگه الجواب واضح مما تقدم که ما عجله نمی‌کنیم، ما الان چند ماه است داریم برائت ... عجله نمی‌کنیم، رفتیم به روایات ائمه رجوع کردیم، ائمه علیم السلام و هم چنین به آیات، آن‌ها به ما فرموده‌اند که در شباهت حکمیه بعد الفحص و الیاس چیست؟ برائت است. به خاطر این داریم می‌گوییم برائت دیگه، نسبت به حکم واقعی هم که چیزی گیر ما نیامده، نسبت به آن هم تأنی نداریم فقط می‌گوییم اللهم عجل لولیک الفرج سلام الله علیه، تشریف بیاورند آن‌ها را به ما یاد بدهند که چیست، این را که یاد دادند به حسب این ادله، نسبت به حکم واقعی هم تشریف بیاورند یاد بدهند، وقتی آن‌ها را یاد دادند دیگه این ادله وارد می‌شود بر این‌ها، موضوع این‌ها منتفی می‌شود. پس بنابراین صاحب وسائل قدس سره هرچی در این باب احتمال می‌دهد یک جوری بخواهد دلالت بکند همه را جمع

کردند در این جا. برای این که مسلک وجوب احتیاط را اثبات بکنند در این موارد.

روایت بعدی روایت پنجاه و یک:

«قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص الْأَتَاهُ مِنَ اللَّهِ وَ الْعَجَلَةُ مِنَ الشَّيْطَانِ.»

تقریب استدلال این هم مثل همان قبلی است، جواب هم همین است.

روایت پنجم و دوم:

این از روایاتی است که قبلاً بحث شد که از رسول خدا نقل می‌شد که فرمود: «أَيُّهَا النَّاسُ خَلَالِي خَلَالِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ - وَ حَرَامِي حَرَامٌ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ - أَلَا وَ قَدْ بَيَّنَّاهُمَا اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ فِي الْكِتَابِ - وَ بَيَّنَّاهُمَا لَكُمْ فِي سُنَّتِي وَ سِيرَتِي وَ بَيَّنَّاهُمَا شُبُهَاتٍ مِنَ الشَّيْطَانِ وَ يَدْعُ بَعْدِي مَنْ تَرَكَهَا صَلَاحٌ لَهُ أَمْرٌ دِينِهِ وَ صَلَاحٌ لَهُ مُرُوءَتُهُ وَ عِرْضُهُ وَ مَنْ تَلَبَّسَ بِهَا وَقَعَ فِيهَا وَ اتَّبَعَهَا كَانَ كَمَنْ رَعَى عَنَمَهُ قُرْبَ الْجَمَى وَ مَنْ رَعَى مَا شِيبَتْهُ قُرْبَ الْجَمَى تَارَعَتْهُ نَفْسُهُ إِلَى أَنْ يَرْعَاهَا فِي الْجَمَى أَلَا وَ إِنَّ لِكُلِّ مَلِكٍ جَمَى أَلَا وَ إِنَّ جَمَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ مَحَارِمُهُ فَتَوَقَّؤْا جَمَى اللَّهِ وَ مَحَارِمَهُ.»

که این حدیث شریف هم گفتیم که دارد می‌گوید... این که می‌گویم احتیاط بکنید به خاطر این است که نه این که در خود شبهاتی که وجود دارد محرمانی واقعاً وجود دارد، نه اگر این کار را نکنید در آن محرمات مسلّم واقع می‌شوید مثل کسی است که احتیاط نمی‌کند و گوسفندان خودش را اطراف مرز می‌چراند این یک مرتبه می‌بینی وارد مرز شد، خارج از مرز شد. آدم‌هایی که اطراف محرمات می‌چرخند و خیلی احتیاط‌کار نیستند این‌ها یک مرتبه خدای نکرده وارد محرمات می‌شوند.

این هم همان جواب‌هایی که قبلاً دادیم دارد و بلکه برخلاف مدعا دلالت می‌کند، چرا؟ برای این که دارد می‌گوید ما بحث‌مان این هست که شبهات آن حکم مشتبّه اگر باشد آن منجز است، این نمی‌گوید آن منجز است، این می‌گوید اگر این کار را بکنید چه می‌شود؟ شما وارد آن محرمات می‌شوید خدای نکرده، باید خیلی حواس‌تان را جمع کنید. حالا یک کسی می‌گوید من آن جور احتیاط‌ها را نمی‌کنم، حواسم را هم خیلی جمع می‌کنم که وارد نشوم.

س: ...

ج: می‌گویم برخلاف مدعا کأنّ دلالت می‌کند.

حدیث پنجاه و سوم:

«مَنْ أَرَادَ أَنْ يَكُونَ أَعَزَّ النَّاسِ فَلْيَتَّقِ اللَّهَ.»

این شبیه آن آیات تقوا است که «حق تقاته» که به آن استدلال می‌کردند بر احتیاط این هم شبیه آن هست که فلیتق الله. جواب چیست؟ آن جا تازه حق تقاته داشت به خاطر حق تقاته می‌گفتیم حق تقات به این است که احتیاط هم بکنیم، شبهات را هم پرهیز بکنیم، این دارد می‌گوید اتق الله، اتق الله یعنی وقایه از محرمات و ترک واجبات الهی، این منافات ندارد، ما که الان اگر کسی به گفته خود شارع عمل کند که شارع فرموده است برائت این خلاف تقوا انجام داده؟ اگر شارع فرمود یک چیزی مباح است، ما عمل

مباحانه با آن کردیم، اگر گفت مستحب است، ما عمل مستحبانه انجام دادیم یعنی ترک کردیم به خاطر این که تجویز کرده شارع، این خلاف تقوا است؟ این جا هم نه، اصولی می‌گوید ما ادله داریم که می‌گوید برائت است، این که خلاف تقوا نیست.

پنجاه و چهار:

فرمود که: «دَعْ مَا يُرِيكَ إِلَى مَا لَا يُرِيكَ» قبلاً داشتیم و راجع به این صحبت کردیم. همین مضمون قبلاً بود تکرار شده در حدیث دیگری. که خلاصه جواب این بود که «دع ما یریک الی ما لایریک» می‌گوییم ما به این روایت داریم عمل می‌کنیم. ما لایرید است دیگه، بعد ادله برائت ما لایرید است، ریبی در آن نیست چون می‌بینیم سند درست است، دلالتش هم درست است و آن که ما ترک می‌کنیم اتفاقاً «دعنا ما لایرینا» که این چه باشد؟ قول به احتیاط باشد که شما می‌گویید چون قول به احتیاط دلیل ندارد. ما اتفاقاً به همین روایت داریم عمل می‌کنیم. ادله این چیست؟ قول به احتیاط را می‌گذاریم کنار چون یرینا و دلیل نداریم، اخذ به ادله برائت می‌کنیم چون ما لایرید است چون ادله داریم.

س: مخالف حسن احتیاط نیست؟

ج: نه. مخالف حسن احتیاط چرا باشد؟

س: به خاطر اصل این که احتیاط...

ج: از نظر شرعی که ریب ندارد، آن به خاطر مصالح واقعی است، اگر می‌خواهید مصالح واقعی را به دست بیاورید برو احتیاط کن. از نظر عقوبت و مسؤولیت ما ریبی در این نداریم، از نظر این که دامنگیر ما لعل بشود، مفاسد واقعیه یا چی، اگر کسی نمی‌خواهد باید احتیاط بکند.

روایت پنجاه و پنجم:

که روایت مفصلی است که این روایت را ابن طاووس در کتاب کشف المحجۃ لثمرۃ المهجۃ برای فرزندانش نوشته که ایشان در این کتاب نقلاً من کتاب الرسال لمحمد بن یعقوب الکلبینی که متأسفانه کتاب الرسائل کلینی مفقود است. این روایت و بعضی روایات دیگر، آن روایت معروف که..... آن روایت «و اما الحوات الواقعة» هم در همین کتاب الرسائل ایشان هست، منع آن الرسائل مرحوم کلینی است «و اما الحوادث الواقعة فارجعوا فیها الی رواۃ احادیثنا» حالا یکی از چیزهایی که ایشان از این روایت نقل می‌کند که البته این روایتی است که یک خرده نسخه‌های آن فرق می‌کند و الا در نهج البلاغه هم هست.

«مِنَ الْوَالِدِ الْقَانِ الْمُقَرَّرِ لِلزَّمانِ» همین که در نهج البلاغه هم وجود دارد منتها ایشان حالا دارد از الرسائل با واسطه نقل می‌کند.

«وَ اعْلَمْ يَا بُنَيَّ- إِنَّ أَحَبَّ مَا أَتَتْ آخِذُ بِهِ مِنْ وَصِيَّتِي إِلَيْكَ تَقْوَى اللَّهِ» این یک جمله که همان تقوی الله، ایشان می‌گوید این تقوی الله دلالت بر وجوب احتیاط می‌کند. «وَ الْإِفْتِصَارُ عَلَى مَا افْتَرَضَ عَلَيْكَ وَ الْأَخْذُ بِمَا مَضَى عَلَيْهِ سَلَفُكَ مِنْ آبَائِكَ وَ الصَّالِحُونَ مِنْ أَهْلِ بَيْتِكَ» تا این که می‌فرماید که «وَ الْإِمْسَاكِ عَمَّا لَمْ يُكَلَّفُوا فَلْيَكُنْ طَلَبُكَ لِذَلِكَ بِتَقْوَاهُمْ وَ تَعْلَمُ لَا يَتَوَرَّدُ الشُّبُهَاتِ» این جوری نباشد که وارد شبهات بشوی و خودت را بدون حساب

و کتاب وارد شبهات کنی.

این هم جوابش همان است که گفتیم که شبهه ما نداریم.

پنجاه و ششم:

س: ...

ج: نه.

س: ...

ج: نه، ببینید وصیت یک وقت هست که یک کلامی در آن هست که معلوم است یک امر کلی دارد می‌فرماید، مثل این که از شبهات پرهیزید و این‌ها، این‌ها امور عقلی است، منتها حرف سر این است که این دلالت بر وجوب نمی‌کند، اما بر حسن که مسلم می‌کند، هرچه که در وصیت‌های ائمه علیهم السلام به فرزندان‌شان هم باشد به امور غیرمشروع که امر نمی‌کنند، توصیه نمی‌فرمایند، وصیت نمی‌فرمایند. این وصیت‌نامه‌ها گفتیم جامع را دلالت می‌کند، این هم خوب است، اما یک وقت حالا خوبی آن در حد وجوب است یا استحباب است، این‌ها را دلالت نمی‌کند، ما دیروز می‌خواستیم استدلال کنیم به آن روایت برای وجوب، گفتیم نه دلالت بر وجوب نمی‌کند.

س: ...

ج: بله، اگر دلالت می‌کرد، بله می‌گوییم دلالت ندارد. حالا فرضاً...

س: اشکال وارد است دیگه، یعنی چون وصیت است ممکن است ...

ج: نه، این با دیروز فرق می‌کند، این وصیت... حالا من این تعبیر را کرده بودم یک دوستی فرمود، یک برادری فرمود این تعبیر شما خوب نیست، ولی الان برای توضیح مطلب گفتم این نامه سرگشاده حضرت است، این نامه حضرت من الوالد الفان که هشت ده صفحه شاید باشد، یک نامه سرگشاده است، منتها خطاب به امام حسن است، عند الوفاة هم نیست این، این یک نامه سرگشاده است به این عنوان فلذا مطالبی که دارد به امت است و دارد به امت می‌فرماید. آن حرفی که ما دیروز عرض می‌کردیم عبارت بود از این که حین الوفاة اگر وصیتی فرمودند ائمه علیهم السلام به فرزندان‌شان، چون در موصی در موقع وصیت به فرزندان حین الوفاة می‌خواهد مطالبات خودش و خواسته‌های خودش را از اهل و عیالش بیان بکند، ناظر به این نیست که این در شروع واجب است یا واجب نیست، ناظر به این است که مطالبات من این است، ممکن است یک امور مستحبی این مطالبه‌اش باشد از فرزندانش که شما این کارها را انجام بدهید، نماز شب بخوانید و قرائت قرآن کنید، چه بکنید. این امور را از فرزندانش می‌خواهد، پس بنابراین نمی‌توانیم بگوییم این امور واجبه را خواسته، ولی این جایی که نه، نامه سرگشاده دارد به امت می‌فرماید، منتها نامه سرگشاده را خطاب به فرزندانش می‌فرماید ولی برای همگان است. فلذا این که پارسال شاید دو سال ما همین خطبه مبارکه را بحث می‌کردیم دیگه، شب‌های چهارشنبه این خطبه مبارکه را بحث می‌کردیم که مضامین آن بسیار عالی است و خطاب به همگان است، این دستور برای امت است که لباس توصیه و این چنینی بیان شده.

روایت پنجاه و ششم:

باز می‌فرمایند که: «فِي حَدِيثٍ قَالَ: إِنَّ هَؤُلَاءِ الْقَوْمَ سَخَّ لَهُمْ شَيْطَانٌ اعْتَرَاهُمْ بِالشُّبْهَةِ وَ لَبَسَ عَلَيْهِمْ أَمْرَ دِينِهِمْ وَ أَرَادُوا الْهُدَى مِنْ تِلْقَاءِ أَنْفُسِهِمْ» از پیش خودشان می‌خواستند هدایت بشوند و به طرف ائمه نمی‌آمدند.

این روایت هم تا می‌رسد به این جا، می‌فرماید: «بَلْ كَانَ الْقَرْضُ عَلَيْهِمْ وَ الْوَاجِبُ لَهُمْ مِنْ ذَلِكَ الْوُقُوفَ عِنْدَ التَّحْيِيرِ وَ رَدَّ مَا جَهِلُوهُ مِنْ ذَلِكَ إِلَى عَالِمِهِ وَ مُسْتَنْبِطِهِ لِأَنَّ اللَّهَ يَقُولُ فِي كِتَابِهِ وَ لَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَ إِلَى أُولَى الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ يَعْنِي آلَ مُحَمَّدٍ- وَ هُمُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَ مِنْهُمْ الْقُرْآنَ- وَ يَعْرِفُونَ الْحَلَالَ وَ الْحَرَامَ وَ هُمُ الْحُجَّةُ لِلَّهِ عَلَى خَلْقِهِ.»

تقریب استدلال این است که الوقوف عند التحیر.

س: ...

ج: حالا اجازه می‌فرمایند که، حالا روزهای آخر سال است اشکال ندارد.

بله تحیر و رد ما جهلوه من ذلك الى عالمه و مستنبطه، اخباری می‌گوید شما در شبهات حکمیه خبر ندارید که، باید رد به ائمه بکنید تا برای شما روشن بکنند، و عند التحیر باید وقوف داشته باشید، چرا شما همین طور می‌گویید حلال است اشکال ندارد، جواب این است که ما رد کردیم به آن‌ها، آن‌ها به ما فرمودند که برائت است.

نسبت به آن که فرمودند حکم ظاهری برائت است به این عمل کردیم، نسبت به حکم واقعی هم که تحیر داریم نمی‌دانیم، آن را هم واگذار کردیم که ان شاء الله برای ما بیان بکنند، حالا عند الظهور ان شاء الله بیان خواهند کرد. بنابراین کار اصولی مخالف با این روایات نیست بلکه عمل به این روایات است تماماً و تماماً.

چند روایت دیگر هست که... چون 68 روایت ایشان ذکر فرمودند، بقیه روایات باب هم همین وزن را دارد، یعنی دیگه همین است که گفتیم، تکرار همین مضامین است تقریباً، چیز جدیدی در آن هفت هشت تا نیست، حالا اگر خواستید فردا آن بقیه را هم می‌خوانیم که تکمیل بشود این باب و الا وارد تنبیهات باید بشویم ان شاء الله

و صلی الله علی محمد و آل محمد.